



خصوصیت تکبر این است که متکبر، اطاعت را کنار می گذارد

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: وقتی انسان تصور کند کسی هست، دیگر اطاعت هم نمی کند. اما اگر بداند که کسی نیست، مطیع خواهد شد. خصوصیت تکبر این است که متکبر، اطاعت را کنار می گذارد.

پای درس اخلاق آیت الله قرهی؛
خصوصیت تکبر این است که متکبر، اطاعت را کنار می گذارد

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: وقتی انسان تصور کند کسی هست، دیگر اطاعت هم نمی کند. اما اگر بداند که کسی نیست، مطیع خواهد شد. خصوصیت تکبر این است که متکبر، اطاعت را کنار می گذارد.

به گزارش خبرگزاری مهر، سید و سی و یکمین جلسه درس اخلاق آیت الله قرهی که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شده برای علاقه مندان در پی می آید.

مراقبت از خواطر، چنان مهم است که در دعای معصوم، از باب توصیه به ما بیان گردیده است

افکار و خواطر انسان، به قدری مهم است که حضرات معصومین و انبیاء عظام(ع) گاهی به صورت دعا به ما تعلیم فرمودند که اگر این افکار و خواطر، مراقبت شد، طبعاً اعمال شما صحیح می شود. لذا به قدری این خواطر نفسانی و شیطانی مهم است که نه در باب عمل، بلکه در باب همین خواطر می فرمایند: خدایا! ما از آن ها به تو پناه می بریم.

حضرت سید الساجدین، زین العابدین، آقا علی بن الحسین(ع) فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَرْغَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ كَيْدِهِ وَ مَكَائِدِهِ، وَ مِنْ الثَّقَةِ بِأَمَانِيهِ وَ مَوَاعِيدِهِ وَ غُرُورِهِ وَ مَصَائِدِهِ» یا الله! ما از وسوسه ها، خطورات، کید، حيله و نیرگ های شیطان به تو پناه می بریم.

«ومن الثقة» یعنی دلبستگی به آرزوها. این که می گویند: فلان راوی، ثقة هست؛ یعنی می دانیم درست می گوید. دلبستگی انسان هم به عنوان ثقة تبیین می شود؛ یعنی اعتماد کند و به واسطه این آرزوها، نویدها و دامها، فریب بخورد.

بیان کردیم که شهوات، همه مصاید شیطان هستند. مولی الموالی(ع) فرمود: «الشهوات مصاید الشیطان» همه آن خواهش های نفسانی و آنچه که نفس؛ آن «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك» طلب می کند، عنوان شهوت است و این ها دام های شیطانند.

راه رهایی از مصاید شیطان؛ حفظ مثلث وجودی است

مصاید شیطان، کثیره است. امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «العيون مصاید الشیطان» نگاه بد از دام های شیطان است. همان طور که بارها بیان کردم اولیاء خدا فرمودند: اگر انسان بتواند این مثلث وجودی خود یعنی چشم و گوش و دهان را حفظ کند، خیلی از مطالب درست می شود و اگر حفظ نکند، گرفتار می شود.

چشم های آلوده، دام است و شیطان از آن، خوب، بهره برداری می کند. اگر انسان، گرفتار بشود، محال است خروجی پیدا کند، مگر به لطف و کرم پروردگار عالم.

این دامها، زیاد است و همه، از خطورات نفس است که به انسان می گوید: یک نگاه برای تو، فرح و شادی می آورد، اما می بینید که در نهایت او را گرفتار می کند؛ چون بیان کردیم: میراث این شهوت، حزن طولانی است، «کم من شهوة ساعة أورثت حزناً طويلاً».

یکی از آن خطورات شیطانی، این است که انسان تصور کند، کسی شده است؛ یعنی کبر و خودبزرگ بینی داشته باشد که به قدری این دام، پهن است که خروج از آن، محال است. لذا این که انسان، تصور کند کسی شده است، حالا چه از باب عبادت، چه از باب سواد و ...، این، دام بزرگ شیطان و یکی از دام های مختلفی است که بر سر راه ما قرار داده است. به خصوص این که

انسان در درون خودش تصوّر می‌کند دیگر بزرگ شده، عابد شده، زاهد شده، عالی شده و ...، اما از همین طریق، گرفتار می‌شود.

یکی از دام‌های بزرگ شیطان؛ منیت است

امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «الْكِبَرُ مَصِيدَةُ إِبْلِيسَ الْعُظْمَى» کبر و تکبر، دام بزرگ شیطان است. مثل این که کسی جلوی آینه بایستد و تصوّر کند خیلی قشنگ است و دیگر هیچ کس مثل او نیست و ... یا مثلاً بگوید: هیچ کس مثل من سواد ندارد، هیچ کس مثل من نمی‌تواند تحلیل کند و ... انانیت است که دام بزرگ شیطان می‌باشد.

اتفاقاً علت این که حضرت می‌فرماید: تکبر، دام بزرگ شیطان است، به واسطه این است که خود شیطان هم از همین طریق، گرفتار شد «ابی و استکبر و کان من الکافرین». او اعلان کرد: «خلقتنی من نار و خلقته من طین» من از آتش هستم، آتش، گرما و نور دارد، اما او از خاک سرد است که هیچ نور و مطلبی ندارد. ضمناً من ۶۰۰۰ سال عبادت کردم و ... باید بین من و آدم فرقی باشد!!

مانند این که شما بگویید: فرق من و فلانی چیست؟! این که نمی‌شود؟ لذا انسان‌ها هم گاهی در درون خودشان این‌طور می‌گویند، البته گاهی هم به زبان جاری می‌کنند که بالاخره باید یک فرقی بین من و او باشد. این، تکبر است و در این صورت ما به یک نوع تکبر خفی، گرفتار شدیم و خودمان هم خبر نداریم، احساس می‌کنیم من خوب و برتر هستم!

بیان «دیگران از من بهتر هستند» هم نشانه کبر است!

همان‌طور که بیان کردم: اولیاء خدا حتی این جمله را هم که بگوییم: دیگران از من بهتر هستند، جمله مناسبی نمی‌دانند. مثلاً انسان در جایی مشغول است، حالا دارد دوره او تمام می‌شود و کس دیگری به جای او می‌آید، بعد او می‌گوید: الحمدلله و المته کسی دارد می‌آید که از من، بهتر است. وقتی می‌گوید: از من بهتر است، یعنی من هم خوب بودم، من هم به، بودم، حالا او بهتر است! کبر، از همین این‌جا شروع می‌شود.

لذا اولیاء خدا هیچ‌گاه نمی‌گویند: دیگران از ما بهتر هستند، چون به بودن خودشان را قبول ندارند. برای همیت به ما یاد دادند که اگر کسی حتی یک ساعت، از شما بزرگتر بود، بگویید: او حداقل یک عمل صالح بیشتر انجام داده و اگر کسی، یک ساعت از شما کوچکتر بود، بگویید: اگر نعوذ بالله، خطا یا گناهی هم داشته باشد، چون یک ساعت کوچکتر از من هست، حتماً کمتر از من، گناه انجام داده است. البته اصلاً معلوم نیست گناه کرده باشد. من که نعوذ بالله نمی‌توانم بیان کنم دیگران گناه‌کارند؛ ولی خودم را می‌دانم که گناه کردم. پس اولیاء خدا برای این که انسان به کبر و غرور و تصوّر برتر بودن از دیگران دچار شوند، این‌گونه به ما هشدار داده‌اند.

جالب است اتفاقاً امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: این تکبر از دام‌های بزرگ و خطورات شیطانی است؛ یعنی آن چیزی که شیطان ملعون وسوسه می‌کند و بیشتر در ذهن انسان می‌آید و انسان باید از آن به خدا پنا ببرد. به قول وجود مقدّس زین‌العابدین، امام‌العارفین(صلوات الله و سلامه علیه) باید بیان کند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَرْغَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ كَيْدِهِ وَ مَكَايِدِهِ، وَ مِنْ الثَّقَةِ بِأَمَانِيهِ وَ مَوَاعِيدِهِ وَ غُرُورِهِ وَ مَصَايِدِهِ» خدایا! از این مکرها و دام‌های شیطان به تو پناه می‌بریم.

پس این، کبر است که انسان تصوّر کند من بهترم، من بهتر می‌فهمم، من بهتر درک می‌کنم، اگر من نباشم همه چیز خراب می‌شود و ... بر روی این مطلب، تأمل کنید، خدا گواه است خیلی‌ها از این بابت، گرفتار شدند. یکی از قضایایی که جریان‌های سقیفه، انحرافات و امثالهم را به وجود آورد، همین تصوّر بود که من بزرگترم، من بهتر می‌فهمم و ...

نسخه عملی باقرالعلوم(ع) برای عدم تسلط شیطان بر انسان

پس انسان حتی نسبت به سن خودش هم نباید احساس برتری کند، این‌ها خیلی مهم است. حتی یکی از دلایل اختلاف زن و شوهر هم برای همین است که یکی می‌گوید: من بهتر از تو درک می‌کنم، من بهتر می‌فهمم و ... این است که انسان را گرفتار می‌کند. این‌ها همه از خطورات شیطانی است و برای همین است که فرمودند: از این خطورات شیطانی به پروردگار عالم پناه ببرید.

شیطان مدام با وسوسه‌هایشان به سراغ ما می‌آید «الوسواس الخناس، الذی یوسوس فی صدور الناس» و همان‌طور که بیان کردیم هر کسی را هم به طریقه‌ای وسوسه می‌کند. برای همین است که بسیار زیاد تأکید کردند که این ذکر طلوع آفتاب و غروب آفتاب را که بیان شده: «اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرین ان الله هو السميع العليم» و ۱۰

مرتبه قبل از غروب آفتاب و ۱۰ مرتبه قبل از طلوع آفتاب بخوانید. با این که حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) به ما تأکید می‌کنند که بر روی بچه‌ها خیلی فشار نیاورید، اما حضرت باقر العلوم، امام محمد باقر (صلوات الله و سلامه علیه) فرمودند: هنگام غروب، حتی اگر بچه‌ها دارند بازی می‌کنند، از بازی کردن بازشان بدارید و به آن‌ها هم بگویید: دعا کنند. بعد فرمودند: اگر این دو وقت، یعنی قبل از غروب آفتاب و قبل از طلوع آفتاب را محاضرت کنید، شیطان بر شما مسلط نمی‌شود. یعنی ایشان به ما نسخه عملی دادند و دیگر بالاتر از این نسخه نداریم.

این در حالی است که ما معمولاً می‌گوییم: تازه سر چراغ، سر کاری ما است و در آن موقع، تازه مشغول به کار و مطالب و مسائل می‌شویم. در زمان‌های قدیم - البته شاید الآن هم در بعضی از شهرستان‌ها این‌گونه باشد - غروب که می‌شد، اکثر کارها تعطیل می‌شد و نماز را همه مسجد می‌خواندند و بعد به خانه می‌رفتند. حالا اگر این‌طور باشد، بعضی‌ها به سخره هم می‌گیرند و می‌گویند: مگر مرغیم که زود به خانه برویم؟! اما در قدیم که این دو وقت (قبل طلوع و قبل غروب) را مراقبه می‌کردند، برکات هم برای آن‌ها زیاد بود.

به ما می‌گویند: بچه‌ها را اجبار به عبادت نکنید، بلکه با عملتان به آن‌ها یاد بدهید. همان‌طور که در مورد دعوت مردم، در هر سنی که باشند هم بیان شده: «کونوا دعاة الناس بغير السنتکم» یعنی مردم را با عمل خود دعوت کنید. لذا برای خانواده و بچه‌های خودتان بیش از حد به زهد دعوت نکنید، اما خودتان عملی زاهد شوید تا آن‌ها هم یاد بگیرند.

اما همان‌طور که بیان کردم، در این زمینه می‌فرمایند: هنگام غروب آفتاب، بچه‌ها را حتی از بازی بازدارید و نگذارید بازی کنند، چرا؟ چون لحظات بسیار مهمی است و اگر محافظت کنیم، شیطان بر ما مسلط نمی‌شود. حالا چه بخوانیم؟ یکی از دعاها همین است: «اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين و اعوذ بالله ان يحضرون ان الله هو السميع العليم».

بارها این مطلب را بیان کردم و باز هم عرض می‌کنم، چون خیلی مهم است و بعضی از موارد باید آن‌قدر تکرار شود که باورمان شود و آن، این است: همزات، یعنی جنگ‌های نرم. شیطان بلد است با هر کسی چطور رفتار کند. مثلاً در مورد کسی که نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، چشمش را هم حفظ می‌کند و چشم چران نیست، جالب است درس اخلاق هم می‌رود و ...، با قضیه کبر جلو می‌آید.

این را که من عرض می‌کنم، گاهی در تماس‌ها شنیده‌ام که فردی به ظاهر مذهبی و مؤمن و اهل عبادت و ... است، اما برمی‌گردد به همسر خودش می‌گوید: من بهتر می‌فهمم یا تو؟! این، یک نوع تکبر است. در حالی که باید بگوید: هر دوی ما باید خودمان را به دین عرضه بداریم و هر چه دین گفت، بپذیریم، نه این که من بهتر می‌دانم یا تو؟!

راه‌حلی برای اختلافات زناشویی: دین؛ سالار زندگی!

لذا جوانان عزیز، فرزندان عزیزم، من بارها به این عزیزانی که می‌آیند عقدشان را بخوانم، قبل از عقد می‌گویم که عزیزان من! دختران گرامی من! پسران گرامی من! حواستان باشد عقد یعنی عهد و پیمان. شما عهد و پیمان می‌بندید که زیر یک سقف زندگی کنید. حالا وقتی می‌خواهیم زیر یک سقف زندگی کنیم و دلمان می‌خواهد نه تنها اختلاف عمل نداشته باشیم، بلکه اختلاف نظرهایمان هم از بین برود؛ باید دین را محور قرار بدهیم.

چون بالاخره زن و شوهر در دو خانواده متفاوت رشد کرده‌اند، حالا می‌خواهند هر دو زیر یک سقف بروند. بیست و خورده‌ای سال، حالا بیشتر یا کمتر، کنار خانواده خود بودند، خوی و رفتار و منش خانواده، روی آن‌ها اثر گذاشته و حالا می‌خواهند زیر یک سقف بروند. پس باید کاری کنند که نه تنها اختلاف عمل، بلکه اختلاف نظر هم نداشته باشد. چون اختلاف نظر باعث اختلاف عمل می‌شود.

اسلام می‌گوید: زن و شوهر باید کفو هم باشند و در فارسی هم لفظ همسر استفاده می‌شود. وقتی می‌توانیم همسر شویم که یک سر بشویم. همسر یعنی این یعنی. همان‌طور که می‌دانید در سر همه قوا است، قوه بینایی، قوه چشایی، قوه سامعه، قوه ناطقه و حتی قوه لامسه. چون اگر کسی دست هم نداشته باشد، با صورت می‌تواند لمس کند. پس همه قوا در سر هست که مهم‌تر از همه هم فکر است.

پس عزیز دلم! اگر می‌خواهیم یک سخن را بشنویم، یک سخن را بگوییم، دیدمان به زندگی یک دید باشد و ...، این‌ها می‌سوز نمی‌شود! لا به این که هر دو یک تفکر را داشته باشیم. حالا باید چه کنیم تا تفکرمان یکسان باشد؟! ما که در دو خانواده مجزا رشد کردیم، چه کنیم که این‌طور بشود و دچار گرفتاری تکبر نشویم که بگوییم: من بهتر می‌دانم یا تو؟!

راه این است که در زندگی، یک مورد واحد را محور قرار بدهیم. حالا ما که هر دو مسلمانیم، چه چیزی بهتر از این که آنچه اسلام و دین می‌گوید، ملاکمان باشد؟ اگر خودمان هم بلد نیستیم، به کارشناس دینی مراجعه کنیم؛ یعنی سراغ یک عالم دینی برویم که برای خدا حرف بزنند.

مثلاً بروید بگویید: آقا! ما می‌خواهیم بدانیم صله رحم چیست؟ با همسایه‌ها تا چه حد باید رابطه داشته باشیم؟! حجاب چیست؟! شغلان چگونه باشد؟ و ...

زندگی‌مان را الهی کنیم. زندگی‌مان، دین محور باشد. خدا گواه است آن وقت نه تنها بعد از شش ماه، اختلافی معلوم نمی‌شود (چون معمولاً می‌گویند: اول، قربان صدقه هم می‌رفتند، اما بعد از شش ماه، آرام آرام اختلاف‌ها بروز پیدا می‌کند)، بلکه حلاوت و شیرینی و عشق و محبتشان به هم بیشتر می‌شود. چون هر دو، خودشان را به دین عرضه داشتند، مرد سالاری نیست، زن سالاری نیست، فرزند سالاری نیست، بلکه دین، سالار شده است.

اما گاهی ما دچار تکبر می‌شویم که این تکبر، از خطورات شیطانی و بزرگ‌ترین دام شیطان است، «الکِبَرُ مَصِيدَةُ إِبْلِيسَ الْعُظْمَى». گاهی انسان تصوّر می‌کند من بهتر می‌دانم، تو بچه‌ای، نمی‌فهمی و ...

آیه شریفه «الرجال قوامون على النساء» معنایش با این که برخی‌ها تصوّر می‌کنند، تفاوت دارد. این طور نیست که به واسطه این آیه، تکبر بورزیم و کبر و غرور ما را بگیرد و بگوییم: من بهتر می‌دانم یا تو؟! این، همان دام شیطان و از همزات اوست که برای کسی که نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد و به ظاهر متدین هست و در اخلاق شرکت می‌کند، چشمش را کنترل می‌کند، واقعاً دروغ نمی‌گوید و ... از این طریق جلو می‌آید و او به جایی می‌رسد که طرف مقابل خودش را آدم حساب نمی‌کند. پس این دیگر همسر نشد، بلکه دو سر است.

بیان کردم: بالاترین و قشنگ‌ترین لفظ در فارسی برای زن و شوهر، همسر است. وقتی همسر شدیم، یک سر می‌شویم، هر دو یک دید به زندگی داریم، هر دو یک چیز می‌شنویم، هر دو یک سخن را می‌گوییم و هر دو یک تفکر داریم، لذا دیگر نمی‌توانیم بگوییم: همسر یک ور دیگر است؛ چون در آن حالت، اصلاً همسر نشدیم. اگر همسر می‌شدیم، یکی می‌شدیم. صورت ظاهر داریم زیر یک سقف زندگی می‌کنیم، اما هنوز یکی نشدیم و همین سبب گرفتاری است.

نفس؛ جایگاه و رفیق تمام بدی‌ها!

یکی دیگر از مطالب که بیان کردیم، کبر است که انسان را گرفتار می‌کند. مثلاً انسان تصوّر کند من بهتر از دیگران می‌دانم و ... به قدری این مطلب، مهم است که در حدیث معراجیه آمده: وقتی وجود مقدس پیغمبر اکرم، محمد مصطفی (صلي الله عليه و آله و سلم) در معراج بودند، پروردگار عالم نکاتی را به حضرت بیان فرموده که حضرت هم آن را در یک حدیث طولانی برای ما بیان فرمودند. در یک قسمتی از آن، می‌فرمایند: ای احمد (صلي الله عليه و آله و سلم)! باید مواظب باشی که از این خواهش‌های نفسانی و خطورات شیطانی تبعیت نکنی «يَا أَحْمَدُ لَا تَزَيْنَ بِلَيِّنِ اللَّيَّاسِ وَ طَيِّبِ الطَّعَامِ وَ لَيِّنِ الْوُطَاءِ فَإِنَّ التَّقْسَ مَأْوَى كُلِّ شَرٍّ وَ رَفِيقُ كُلِّ سُوءٍ».

در ابتدا مطالبی را بیان می‌فرماید و بعد به آن خطر بزرگ اشاره می‌کند. خطاب می‌کند: «يَا أَحْمَدُ (صلي الله عليه و آله و سلم) لَا تَزَيْنَ بِلَيِّنِ اللَّيَّاسِ» با لباسی که بخواهی دیگران را جذب کنی، خود را آرایش مده. اولیاء خدا هم در این زمینه بیان کردند: لباس‌هایی را نپوشید که باعث بشود دیگری به گناه بیفتد و یا به گناه دعوت شود.

در ادامه نیز فرمودند: «وَ طَيِّبِ الطَّعَامِ وَ لَيِّنِ الْوُطَاءِ» و با آن غذای لذیذ و با آن بستر نرم، خود را آرایش مکن. «فَإِنَّ التَّقْسَ مَأْوَى كُلِّ شَرٍّ وَ رَفِيقُ كُلِّ سُوءٍ» چون نفس، مأوای کلّ شرّ است؛ یعنی جایگاه و خواستگاه هر بدی است و انسان را به همه بدی‌ها دعوت می‌کند و رفیق همه بدی‌ها است.

و نفس را به طاعت خدا می‌خوانی، اما او تو را به بدی‌ها و می‌دارد. حالا اگر تو به آن، جواب مثبت دادی، اگر لباس، لباس چنین و چنان شد، اگر غذا خوردنت، غذا خوردن چنین و چنان شد، اگر دائم به این شکم رسیدی و مدام در حال خوردن بودی (این شکم بی هنر پیچ پیچ، می‌خورد و کار ندارد به هیچ) و ... دیگر گرفتار خواهی شد. مثلاً بعضی‌ها اصلاً سیر نمی‌شوند؛ چون چشمشان، گرسنه‌تر از این بطنشان است. گاهی حتی ممکن است مریض هم باشند، اما نمی‌توانند از فلان غذا دست بکشند و نفس، این طور گرفتارشان کرده است.

البته نمی‌خواهم بگویم انسان زهد بیجا به خرج بدهد، نمی‌خواهم بگویم: خوردن، حرام است. اما باید مراقب باشیم که به این قضیه گرفتار نشویم. ملا محسن فیض کاشانی و شهید ثانی (اعلی الله مقامهما الشریف) در این زمینه می‌فرمودند: اتفاقاً گاهی فریب شیطان از این طریق است که می‌گوید: مگر قرآن نمی‌گوید: «كلوا من طيبات ما رزقناکم»، یا مگر قرآن نفرموده: «قل من حرم زینت الله التي أخرج لعباده»، پس تو هم هر چه خواستی، بخور و بگو: چه کسی آن زینت‌هایی را که خدا برای بندگان خارج کرده، حرام کرده است؟! حالا دائم فلان غذای لذیذ و فلان نوشیدنی و ... را بخورد و بگو: خدا که نگفته حرام است!

نه عزیزم، حرام نیست، اما این، یک دام شیطان است که من و تو را گرفتار کند و دائم ما را مشغول به خوردن و پوشیدن و فخر فروختن کند. شخصی می‌گفت: یک کسی هست که ماشین‌باز است و هر چند وقت، یک بار، باید ماشینش را عوض کند. این یک نوع مرض و شهوت است که انسان گرفتار آن می‌شود. بله، وسیله باید خوب باشد و انسان را در راه نگذارد. من نمی‌گویم: وسیله‌ات خراب بود، آن را عوض نکن، اما این که انسان گرفتار این دام باشد و مدام بخواهد بی‌خود و بی‌جهت ماشین خود را عوض کند، درست نیست. معلوم است آن‌هایی که از طریق‌های نامناسب پول‌دار شدند، این‌گونه هم گرفتار و بیچاره می‌شوند.

لذا خوردن هم باید به اندازه باشد، نه در حدی که انسان گرفتار بشود. البته باید غذا خورد، اما آن خوردن هم به نیت «قوة علی خدمتک جوارحی» باشد؛ یعنی بخواهد جوارحش، قوی باشد که به پروردگار عالم، دین و خلق خدا خدمت کند.

درگیری فطرت الهی و نفس امّاره در وجود انسان!

لذا می‌فرماید: «فإنّ النفسَ مأوی کلّ شرّ و رفیق کلّ سوء» نفس، جایگاه تمام شر و بدی‌هاست و رفیق و همراه هر بدی می‌باشد و تمام بدی‌ها از سوی او می‌آید. «تجرّها إلى طاعة الله و تجرّك إلى معصيته»، دقت کنید که پروردگار عالم دارد این را بیان می‌کند، این، کلام خدا و حدیث قدسی است که می‌فرماید: تو، نفس را به طاعت خدا می‌کشانی و او، تو را به معصیت او می‌کشاند.

وقتی زیاد می‌خوری، زیاد می‌خوابی، زیاد دنبال دنیا هستی، یعنی نفست تو را به این کارها وامی‌دارد. اما فطرت الهی می‌خواهد تو را به خدا دعوت کند «تجرّها إلى طاعة الله»، چون فطرت ما، الهی است، «فطرت الله التي فطر الناس علیها» و ذات انسان به سمت خوبی‌هاست، همه مردم هم این‌گونه هستند؛ چون نفرمود: «فطر المؤمن»، یا «فطر المسلم»، بلکه فرمود: «فطر الناس».

حالا این فطرت الهی می‌خواهد به سمت طاعت الهی برود، اما وقتی مشغول به این ظواهر دنیا شدی، نفس نمی‌گذارد «و تجرّك إلى معصيته» و تو را به سمت معصیت خدا می‌برد.

فطرت الهی، تو را می‌کشد و می‌گوید: به سمت طاعت خدا بیا، اما وقتی انسان، به دنیا طلبی، رفاه طلبی، خوردن بیش از حد، ولو حلال، عادت کرده، راحت‌تر تسلیم نفس خود خواهد شد و به سمت معصیت می‌رود.

لذا من این را بارها بیان کردم که در ماه مبارک رمضان به من و شما می‌گویند: از اذان صبح دیگر چیزی نخورید، چه چیزی را نخوریم؟ حرام نخوریم؟! حرام را که همیشه نباید بخوریم، پس چه نخوریم؟ شبهه‌ناک نخوریم؟ نه، بلکه علاوه بر آن‌ها، دست از حلال بکشید، به تعبیری از آن لقمه‌ای که با عرق جبین به دست آوردی، نخور و اذان صبح که می‌گویند، دیگر حلال را هم نخور. حتی حلال خودت را به چشم گناه نبین و اگر با او هم‌بستر شوی، گناه است، کفاره دارد و روزه‌ی تو باطل می‌شود. لذا حتی اگر برای به دست آوردن مال، بسیار زحمت کشیدی و مثل بعضی نیستی که پول‌های بادآورده دارند، بلکه کار کردی و واقعاً هم زحمت کشیدی، خمست را هم می‌دهی، انفاق هم می‌کنی، اما باز همین مال حلال خودت را هم در ماه مبارک نباید بخوری. حرام و شبهه‌ناک را که همیشه باید ترک کنی، تا گرفتار نشوی. چون اگر گرفتار شوی، وقتی فطرت می‌خواهد تو را به سمت طاعت‌الله ببرد، نفست اجازه نمی‌دهد و با تو، در طاعت خدا مخالفت می‌کند، «و تخالفك في طاعته». این نفس دون که به این مطالب گرفتارش کردی، تو را به سمت نافرمانی‌هایی که خدا کراهت دارد و می‌گوید: آن کارها را انجام نده، می‌برد، «و تطيعك فيما تكره».

راهی برای تأدیب نفس

و تطعّی إذا شِيعَتْ وَ تَشْكُو إذا جَاعَتْ» نفس هرگاه سیر شود، سرکشی می‌کند و چون گرسنه شود، زبان به شکایت می‌گشاید و می‌گوید: نه، نمی‌توانی، تو طاقت نداری، گرسنه‌ات می‌شود و ...

لذا ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب(اعلی الله مقامه الشریف) می‌فرمودند: اگر دیدی به غذایی وابسته شدی، یک مدّت آن غذا نخور. مزاج‌ها با هم متفاوت است، مثلاً یکی قورمه سبزی خیلی دوست دارد، یکی قیمه خیلی دوست دارد، ایشان می‌فرمودند: اگر می‌بینی غذایی را خیلی دوست داری و طلب می‌کنی، مدّتی نخور، البته نه اینکه غذا نخوری، بلکه غذای دیگری بخور.

چون اولیاء خدا هیچ‌وقت نمی‌گویند: زهد بیجا داشته باش و اصلاً غذا نخور. بالاخره پروردگار عالم بشر را این‌طور قرار داده که بدنش ساعاتی به استراحت و اکل و شرب نیاز دارد و این‌ها که نمی‌آیند بگویند: شما باید با قاعده‌ای که خداوند متعال خلق کرده، مبارزه کنید، بلکه می‌گویند: با آنچه که تو را گرفتار می‌کند، مبارزه کن. تا می‌بینی چیزی هست که تو را گرفتار کرده و دیگر می‌خواهی با خدا هم مخالفت کنی و نافرمانی کنی، رهایش کن. نفس می‌گوید: تو نمی‌توانی، کار تو نیست و ... بدین ترتیب تو گرفتار می‌شوی و تو را بیچاره می‌کند.

اولیاء خدا تمثیل زدند و گفتند: نگاه کنید موقعی که شما در ماه مبارک رمضان روزه می‌گیرید، ساعت نه و ده احساس گرسنگی و تشنگی می‌کنید و هر چه جلوتر می‌روید، مدام بیشتر می‌شود و اوج می‌گیرد. حتی دم غروب هم احساس گرسنگی و تشنگی می‌کنید، ولی دیگر موقع افطار، نه احساس گرسنگی می‌کنی و نه احساس تشنگی، گاهی یک مقدار آب که بخوری، تمام می‌شود و دیگر خطورات نفسانی به ذهن نمی‌آید. مثلاً الان که ماه مبارک رمضان در تابستان است، دائم به ذهن می‌آید که وقتی اذان بگویند، یک پارچ شربت فلان می‌خورم، یک پارچ آب خنک می‌خورم و ... ولی یک مقدار که می‌خورد، می‌بیند دیگر تمام آن خطورات ذهنی‌اش تمام شد.

حالا اولیاء خدا همین مثال را می‌زنند و می‌گویند: خیلی مراقب باشید، همین حالت برای شما به وجود می‌آید و در انجام دادن کارهایتان، خطورات به سراغتان می‌آید، اما وقتی کار انجام می‌شود، دیگر خبری نیست.

تکبر و فراموشی!

حضرت می‌فرماید: دام‌های شیطان این‌طور است و تو را گرفتار می‌کند، «وَ تَقْصَبُ إِذَا اقْتَرَتْ وَ تَتَكَبَّرُ إِذَا اسْتَعْتَتْ» موقعی که چیزی را از دست بدهی، غضب می‌کنی، وقتی مستغنی شدی، متکبر می‌شود. قرآن هم فرمود: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» تا دوزار گیرش می‌آید و دو تا خانه و مغازه می‌گیرد، فکر می‌کند مستغنی شده و دیگر متکبر می‌شود. تا ریاستی پیدا می‌کند، دیگر متکبر می‌شود.

آن‌وقت در این‌جا خود خدا هشدار می‌دهد و می‌گوید: «وَ تَتَّسَى إِذَا كَبُرَتْ وَ تَعْقِلُ إِذَا أَمَّتَتْ» کبر باعث می‌شود که فراموشی برای انسان بیاید. یعنی خدا هشدار می‌دهد که اگر تو تکبر داشته باشی، فراموشی برایت به وجود می‌آید. لذا یادمان می‌رود که اوّل و آخرمان نجس است. اوّل، قطره‌ای بودیم که اگر جایی بیفتد، نجس است و باید پاک شود. در آخر و وقتی از دنیا می‌رویم و بدنمان سرد می‌شود هم اگر کسی دست به ما بزند، باید برود غسل مسّ میّت کند. یک کسی که اوّلش نجس و آخرش هم نجس است، دیگر چه تکبری دارد؟! اما انسان، هر گاه بزرگ شود، فراموشی برایش به دست می‌آید.

لذا خدا می‌خواهد بعضی فقره‌هایی را در دوران طفولیت بچشند و بعد خدا راه را برایشان باز می‌کند. وقتی باز کرد، آن‌وقت می‌گوید: مواظب باشید و طوری نباشد که فکر کنید دیگر مستغنی شدید و تکبر بورزید. چه اشکال دارد بگویید: من مال فلان شهر و روستا بودم؟! مثلاً من قبلاً در دروازه غار و جاهای دیگر زندگی می‌کردم. اما حالا طوری برخورد می‌کند که من اصلاً آنجا را نمی‌شناسم! می‌گوید: آدرس دقیق بده، من آنجا را بلد نیستم! تکبر و غرور برای چه؟! بدان که از اوّل، بی سواد بودی و حالا درس خواندی و باسواد شدی، عنوان دکتر و آیت‌الله و فلان، شرافت نیست. این‌ها عنوان و ملاک حقیقی نیست، عنوان واقعی، تقوا و بندگی است و خدا این‌ها را می‌خرد.

لذا وقتی هم که انسان را در قبر می‌گذارند، او را فقط با نام و نام پدرش تلقین می‌دهند. خدا گواه است، هیچ جای تلقین نیست که دکترایت را از کجا گرفتی، مهندسی و اجتهادت را از کجا گرفتی؟ در قبر می‌گویند: «من ربّک؟ من نبیک؟» نمی‌گویند: «من مدرکک؟!».

کبر، انسان را گرفتار می‌کند. حضرت می‌فرمایند: وقتی گرفتار کبر شدی، دیگر تمام است و بیچاره‌ات می‌کند، آن‌وقت است که این بیماری کبر، باعث می‌شود همه چیز را فراموش کنی. کما اینکه وقتی امنیت داری، غافل می‌شوی، در حالی که دشمن، همیشه بیدار است، نفس دون بیدار است و فکر نکن حالا درس اخلاق آمدم، تمام است، فکر نکن مثلاً حالا برجام امضا شد، دیگر تمام است، نه دشمن همیشه هست، دشمن، درون توست «نفسک التی بین جنبیک» آن هم دشمن‌ترین دشمنان که در این روایت هم نفس با «هِيَ قَرِيبَةُ الشَّيْطَانِ» توصیف شده است. حالا تو فکر می‌کنی در امانی و تمام شد؟!.

یک بابایی که بی سواد هم هست و خیلی لازم نیست که ما این‌ها را این‌جا بیان کنیم، اما وهم برش داشته که اگر دو نفر آمدند و گفتند: شما خیلی خوبی و مظهر آیات خدایی و صراط المستقیم و ...؛ دیگر تمام است. لذا گفته: معصومین هم به من گفتند که ما ۱۴ معصوم بودیم، ولی تو که آمدی ۱۵ معصوم شدیم!

اگر این طور باشد، یکی هم باید ادعای خدایی کند و بگوید: این دروغ می‌گوید که پانزدهمی است، من این را نفرستادم! تکبر می‌کنند و گرفتار می‌شوند. کبر، بدبختی، بیچارگی و فراموشی می‌آورد و فکر می‌کنند که راستی، راستی کسی شدند. عزیز دلم! هر چه بدهند، آن‌ها مرحمت کردند، حالا تو هنوز کسی هم نشدی، بیان می‌کنی من پانزدهمین معصوم هستم! گرچه در روایات داریم: علت این تکبرها، خواری درونی است.

خیلی جالب است بدانید که یکی از جاهایی که انسان‌ها گرفتار خواطر نفسانی و شیطانی می‌شوند و این دو با هم گره خورده است، مواردی است که طرف، تکبر دارد. در نهج البلاغه حکمت ۱۲۶ آمده که امیرالمؤمنین (علیه الصلوٰه و السلام) فرمودند: «عَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْقَةً، وَ يَكُونُ عَدَا حَيَّةً» در شگفتم از متکبر، که دیروز نطفه‌ای بود و فردا لاشه‌ای است! قبلاً یک نطفه و آب گندیده‌ای بودی که اگر قطره‌اش جایی بریزد، نجس می‌شود و باید آب بکشی و بعد هم که مردی، وقتی بدنت سرد شود، اگر کسی به بدنت دست زد، احتیاج به غسل مسّ میّت پیدا می‌کند. پس به چه چیزی تکبر می‌ورزی؟

جالب است در تنبیه الخواطر آمده که حضرت می‌فرمایند: کبر در حقیقت از شیطان و نفس دوم است. یعنی انسان متکبر گرفتار این دو شده است؛ پس کبر هم از شیطان است و هم از نفس. چون خود شیطان متکبر بود که گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ». نفس دوم، این «أَعْدَى عَدُو» هم همین‌طور است. لذا خیلی باید مواظب تکبر ورزیدن بود؛ چون وقتی کسی متکبر شد، دیگر اطاعت نمی‌کند.

تکبر و داعیه داری شورایی کردن رهبری!

آن‌هایی که متکبر نیستند، مطیع خدا و فرامین خدا هستند. اما متکبر احساس می‌کند خودش هم باید در کنار دیگری باشد. لذا خودش را با امیرالمؤمنین مقایسه می‌کند و می‌گوید: من هم باید حتماً باشم. یا خودش را در کنار رهبر می‌بیند، لذا تبیین شورای رهبری می‌کند. اینها، کبر و غرور است و دلالت بر همین نفس دوم است. لذا همین افراد که متکبر می‌شوند و احساس می‌کنند کسی هستند، عامل فتنه می‌شود.

روایاتی در این زمینه هست که در هفته آینده بیان خواهم کرد که چرا بعضی از مطالب در صدر اسلام به وجود آمد؟ زیر که می‌دانست مولی‌الموالی کیست، اما چه شد که یک کسی را بر ناقه سوار کردند و افسار آن ناقه را گرفتند و در مقابل امیرالمؤمنین آوردند؟ دلیل، این بود که احساس کردند ما هم کسی هستیم!

وقتی انسان تصوّر کند کسی هست، دیگر اطاعت هم نمی‌کند. اما اگر بداند که کسی نیست، مطیع خواهد شد. خصوصیت تکبر این است که متکبر، اطاعت را کنار می‌گذارد.

اخلاص در کاندیداتوری و انصراف در صورت ارائه لیست واحد اصول‌گرایان

بحث ما سیاسی نیست، اما یک نکته ای را می‌خواهم در آخر بحث بیان کنم: اولاً از کسانی که تماس داشتند و آمدند و بیانیه دادند و فشار آوردند که شرایط چنین و چنان است و لازم است که شما حضور پیدا کنید، تشکر می‌کنم. ثانیاً این را هم بدانید که من با توجّه به استخاره پذیرفتم و ثبت‌نام کردم، ولی این‌طور نیست که نعوذ بالله بخواهم بگویم من برترم و چنین و چنان هستم. باید از طرف اصول‌گرایان یک لیست واحد باشد و من هم همین‌جا بیان می‌کنم که اگر اصول‌گرایان یک لیست واحد دادند و حقیر هم در آن نبودم، از آن استقبال می‌کنم و یک باری هم از دوش ما برداشته می‌شود.

من به این سه قسم جلاله خداوند که بیهوده نمی‌توان با آن‌ها قسم خورد، قسم می‌خورم که والله و بالله و تالله من بدون ورود به خبرگان بهتر و راحت‌تر می‌توانم مدافع ولایت باشم. چون در آن صورت شاید بعضی بیان کنند: حالا چون خودش در خبرگان است، دارد برای نظام و دفاع از نظام و ولایت و نائب امام زمان سینه سپر می‌کند. اما از طرفی هم چون آقایان امر کردند و احساس کردم اگر بروم باعث تشویق آقایانی می‌شوم که قصد حضور ندارند، قبول کردم.

لبنه امیدوارم که لیست واحدی ارائه بشود. اما دقت کنیم که طبعاً این نفس است که می‌گوید: من باید باشم. من به دوستان دیگر هم از همین‌جا توصیه می‌کنم که اگر برای رضای خدا وارد شدید، وقتی لیست واحدی آمد - که ان شاء الله بیاید - و شما در آن نبودید، حتماً آن موقع هم باید برای رضای خدا انصراف دهید. مگر بناست من، یا زید و عمرو، رأی بیاوریم؟! بناست که

خطی باشد که مدافع این نظام و ولایت باشد که دیگران هم در آن، شرکت کنند.

رعایت اخلاق در انتخابات و توجه به بی‌طرف بودن شورای نگهبان

لذا ضمن قدردانی از همه کسانی که به بنده، لطف داشتند و بیان کردند که باید حضور پیدا کنم، من هم در این‌جا بیان می‌کنم که به علت فشار دوستان و از طرفی هم تشویق دیگران به ورود پیدا کردنشان در انتخابات و دفاع از بحث ولایت، ورود پیدا کردم.

یک توصیه هم به آن آقایان داشته باشم که اولاً از این نوع سخن گفتن‌ها دست بردارید. ما باید برای خدا جلو برویم. این بحث شورا و ... را نه عقل می‌پذیرد و نه شرع. البته جایش هم این‌جا نیست که من بحث کنم، بحثش مفصل است و جایی دیگر عرض خواهم کرد.

بعد هم به این فقهای عظیم‌الشأن شورای نگهبان بی‌احترامی نکنیم و تصوّر نکنیم که آن‌ها می‌خواهند با ما مخالفت کنند. این مرد الهی و بزرگوار، آیت‌الله جنتی، اهل تقوا هستند، فقیه و عادل هستند. آیت‌الله مؤمن، آیت‌الله مدرسی و دیگر بزرگواران، مردان خدا هستند. آیت‌الله شب‌زنده‌دار، پدرشان استاد اخلاق بودند و خودشان هم همین‌طور هستند. همه این فقها، اخلاقی هستند. آیت‌الله شاهرودی هم که همه می‌دانند معمولاً بی‌طرف هست و مطلبی ندارد. آیت‌الله یزدی هم همین‌گونه هستند. مگر این فقهای عظیم‌الشأن خصومتی دارند که این‌طور در موردشان حرف می‌زنند؟! حتی حقوقدانان هم همین‌طور هستند و یکی از آن‌ها شاگرد آیت‌الله آقا مجتبی‌تهرانی بوده است. این‌ها غرض شخصی با کسی ندارند که شما تصوّر می‌کنید که با کسی رفیقند و با کسی دشمن هستند. پس باید نظرشان را بپذیریم.

چون دارم می‌بینم که بعضی هنوز ثبت نام نکرده دارند می‌گویند: اگر رد صلاحیت شدیم، چه و چه. آن‌ها نمی‌خواهند به شما اهانت کنند، بلکه با آن ادله‌ای که در دست دارند، مثلاً می‌گویند: در ریاست جمهوری، فلانی دیگر به درد نمی‌خورد. یا فلانی نمی‌تواند نماینده مجلس باشد. نه اینکه بگویند: تو بدی. بالاخره در این موارد انسان باید شعور سیاسی‌اش بالا باشد و این عزیزان هم با توجه به آن، تشخیص‌هایی را می‌دهند و نظرشان را می‌گویند و الا نمی‌خواهند با شما بد تا کنند و اهانت و جسارت به شما کنند.

پس اتهام زنیم و جو را خراب نکنیم که اگر نشد، چنین و چنان می‌شود. شما ثبت نام کنید، اگر پذیرفته شدید که شدید و اگر نشدید، بدانید اگر برای خدا آمدید، باید خدا را شکر کنید که باری را از دوش شما برداشتند و مردم هم باید این را بدانند و این‌طور نگویند که اگر کسی رد صلاحیت شد، حتماً همه چیز او، بد است، خیر، شاید فقط به درد ریاست جمهوری نمی‌خورد. در این هم باید تأمل کنیم؛ چون شاید آن‌ها ناراحت این قضیه باشند. ولی انگشت اتهام به شورای محترم نگهبان زنیم.

شاخصه‌های فتنه اکبری که در راه است

همه مطالب هم باید برای این باشد که این نایب امام زمان حفظ شود. همان‌طور که قبلاً در دوران فتنه ۸۸ عرض کردم، فتنه اکبری در راه است. در آن زمان بیان کردم که این فتنه اکبر، شاخصه‌ای دارد که یکی از آن‌ها، اقتصاد است. چند ماه پیش هم برای بعضی از آقایان بیان کردم که شاخصه دیگر فتنه جدید، این است که فتنه را به داعش، گره بزنند، خلاصه باید هوشیار و مراقب و مواظب بود.

درست است که همه اقشار باید مواظب باشیم، اما من به خصوص خطابم با شما جوانان و فرزندان عزیز و دختران و پسران گرمی‌ام است، آن‌هایی که صدای مرا می‌شنوند و آن‌هایی که در آینده می‌خوانند، همه و همه، مواظب باشید که فتنه در راه است. این‌بار می‌خواهند طوری شرایط را جلوه دهند که «مگر نعوذ بالله اگر این سید بزرگوار، رهبر عزیز ما، نباشد، چه می‌شود؟! حفظ نظام مهم است، ایشان هم نبود، نبود!». می‌خواهند این‌طور فضا را، غبارآلود کنند. خیلی مواظب باشید. بعدها من به مناسبت بیان می‌کنم، ولی بدانید که الآن هم ورود بنده به خاطر این مطالب است. البته الآن خیلی نمی‌توانم بیان کنم. اما اگر از دوش ما برداشته شد که بسیار خوشحال می‌شویم و اگر هم تکلیف بر دوش ما بود که ورود پیدا می‌کنیم. هر چه خدا بخواهد، اگر برداشته شود که من راحت‌تر هستم و اگر آن‌طور شود، باز هم ما سربازیم و باید سربازی‌مان را انجام بدهیم.

ولی مراقب و مواظب باشیم، این مجلسین، از جنگ، برتر است. چون دشمن، نقشه عجیب و غریبی کشیده و یک فضای بسیار خطرناکی می‌خواهد درست کند.

لذا ما هم باید به آقا جانمان، حضرت حجت (روحی له الفداء) توسّل داشته باشیم، هیچ چیزی، مثل توسّل به آقا نیست. در این

شب‌ها - که بیان کردم قبل از خواب با آقا صحبت کنید - عرضه بدارید که آقا! ما می‌خواهیم سرباز شما شویم و از یک طرف هم بگویید: آقا! این نظام برای شماست، خودتان حفظش کنید. با گریه و ناله و فغان دعا کنیم، «الدعاء یرد القضاء» دعا حتی قضا و قدر را هم عوض می‌کند، اگر یک موقع بناست فتنه اکبر شود، دعا می‌تواند آن را رد کند. اما دعا باید توأم با هوشیاری باشد، نه غفلت. هوشیاری و دعا، با هم، مؤثر خواهد بود.

آقاجان! یک کاری کن ما آدم شویم و بنده خدا شویم. یک نگاه نافذی به ما کن که ما درست شویم و نجات یابیم.